



• یک‌شنبه ۲۵ آذر ۱۳۹۷ • شماره ۱۲۱۰

حدیث روز

امام حسن عسکری (ع): آن که از مردم پروا نکند، از خدا نیز پروا نمی کند.

بحار الانوار

ذکر روز یک شنبه
صدمر تبه «یا ذا الجلال والا کرام»

در محضر بزرگان

شر و طوا جب شدن امر به معروف و نهی از منکر

آیت... سیستمی، سه شرط دیگر از وجوب امر به معروف و نهی از منکر را در ادامه دو شرط «شناخت معروف و منکر» و «احتمال تاثیر در شخص خلافکار» که قبلا در این ستون ذکر شده است، این گونه بیان می فرمایند:
 قصد ادامه کارهای ناشایسته و خلاف از شخص خلافکار. معذور نبودن شخص خلافکار در کارهای زشت و خلاف خود، با اعتقاد این که کار زشتی که انجام داده حرام نبوده بلکه مباح بوده و یا کار خوبی که ترک کرده، واجب نبوده است. و ضرر جانی یا آبرویی و یا مالی – به مقدار قابل توجه – شخص امرکننده به معروف و نهی کننده از منکر را تهدید نکند و مشقت و دشواری غیر قابل تحمل و جود نداشته باشد....

سایت رسمی آیت... سیستمی

غلط نویسیم

بِ چسبان!

طبق نظر برخی از صاحب نظران، یکی از مواردی که حرف اضافه «ب» متصل نوشته می شود، زمانی است که صفت ساخته شود. مانند: بشکوه، بخرد، بنام، بسزا، بهنگام، بجا، بهنجار و...

بریده کتاب

دنیا را بهتر کن

باید دنیا را کمی بهتر از آن چه تحویل گرفته ای تحویل دهی، خواه با فرزند ی خوب، خواه با باغچه ای سرسبز، خواه با اندکی بهبود شرایط اجتماعی و این که بدانی حتی فقط یک نفر با بودن تو ساده تر نفس کشیده است یعنی تو موفق شده ای.

برگرفته از «عشق سال های وبا» اثر گابریل گارسیا مارکز

قرار مدار

روز فرمالو فوردن
پاییز فصل فرمالوست،
امروز سعی کلین حداقل
به فرمالو بفورین یا به
کیک یا دسر فرمالویی
درست کلین.
راست میگوین، کیونه ولی
یک روز که هزار روز
نمیشه!

اندکی صبر

باران

محمدرضا خوشنواز

تو که نیایی
 چترم می افتد
 و باران را
 به اشکم
 گره می زنی

دنیا به روایت تصویر



شین هوا | گردشگری در بیابان پوشیده از برف، چین

تایخند

- از روی صندلی اتوبوس که با میشم تا بغلیم پیاده بشه، سعی می کنم حداقل یک جای بدنم با صندلی اتصال داشته باشه که ملت بدونن این جاساحب داره!
- برخی مردم وقتی که پراید ۴۷ میلیون شد، ثبت نام کردن، فکر کردید آجیل کیلو دویست تومن نمی خرن؟!
- نصف عمر مون گذشت آخر نفهمیدیم تو حموم باید رو به دوش و ایسادیارو به در؟!

خاطرات پیک موتوری

پولی که از آسمان رسید

یک روز برای امور منزل ۲۰۰ هزار تومان پول لازم داشتم، دستم خالی بود و تازه آمده بودم سر کار. وقتی موتور سیکلت را استارت زدم از خدا خواستم که خودش کمکم کند و این پول جور شود. از قضا، آن روز بازار تعریفی نداشت و تا هنگام اذان ظهیر مبلغ ناچیزی کار کرده بودم، بعد از نماز دوباره از خدا کمک خواستم و رفتم سر کار. حدود ساعت چهار بعد از ظهر به دشوره افتادم که چطور پول را جور کنم. خواستم به یکی از همکارها رو بندازم و چندروزه قرض بگیرم که یک روحانی برایم دست تکان داد و از م خواست به آدرسی برسانمش. توی راه از م پرسید: «شما ۱۰ تومنی خرده داری؟» گفتم: «ان شاء... که هست، اگر هم نبود صلوات می فرستین به جای کرایه.» از روحانی خواستم حرفی با حدیثی که به دردم بخورد بگوید. باروی گشاده و خندان گفت: «صبر داشته باش که خدا صابران را دوست دارد» گفتم: «همین؟» گفت: «بله همین.» وقتی به مقصد رسیدیم آقای روحانی دستی به شانه ام زد و گفت صبر داشته باش و خدا حافظی کرد و رفت. برگشتم به ایستگاه موتور سیکلت ها. یکی از مشتری ها تماس گرفت و خواست دنبالش بروم. وقتی راه افتادیم، زد به شانه ام و گفت: «هر چی با خودم حساب کردم دیدم هر روز کلی پول کرایه میدم که در ماه مبلغ زیادی می شه، گفتم با هم بریم یک موتور گازی بخریم که نیازی به گواهی نامه هم نداره، نظرت چیه؟» گفتم: «خیلی عالیه» گفت: «دمت گرم، فکر می کردم الان شروع می کنی به ترسووندن من تا منصرف نمی و همچنان از م کرایه بگیري!» رفتیم و برای دوستم یک موتور گازی جمع و جور خریدیم. بنده خدا خیلی ذوق زده شده بود، کلاه ایمنی را سرش گذاشت و خدا حافظی کرد و رفت. من هم برگشتم به ایستگاه و همچنان فکر م دنبال ۲۰۰ هزار تومان بودم.

نزدیکی های غروب بود و می خواستم به خانه بروم. گوشی ام را در آوردم تا از کسی پول قرض کنم که دیدم یک موتور آبی کنار م ایستاد و مشتری سابقم خندان سلام کرد، یک پاکت سفید به طرفم دراز کرد و گفت: «این شیرینی موتوره. اون وقتی پولم کم بود، شرمنده! بعد هم گاز داد و به سرعت ناپدید شد. من ها جو واج مانده بودم حتی فرصت نکردم ازش تشکر کنم. پاکت را باز کردم و دیدم چهار برگ چک پول پنجاه هزار تومنی داخلش است. **ناصر علیرضایی**

دیدنی ها

پسر جگوار ی



زیست شناس هستند و موسسه حفاظت از جگوار های برزیل را اداره می کنند. مادر تیاگو می گوید: «این حیوانات به انسان به چشم طعمه نگاه نمی کنند. جگوارها به حرکات ما واکنش نشان می دهند، بنابراین خیلی مهم است که به آن ها احترام بگذاریم.» تیاگو که سال گذشته از جگوار ها جدا شد تا دوره آموزش متوسطه خود را در شهر دیگری بگذراند،

سه نقطه

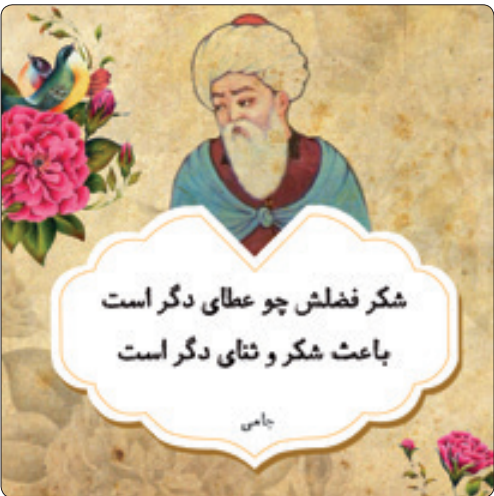


در ماشینیه فیرهای از برگزاری مراسم عروسی در یک موزه!



گتی ایمیج | ماهی گیری با تیوب روی رودخانه، اندونزی

پند نیکان



شکر فضلش چو عطای دگر است
 باعث شکر و ثنای دگر است

دور دنیا

راه رفتن با ۱۳ کیلو گرم طلا



آدیتی سنترال – تاجر ۳۶ ساله تایوانی به دلیل طلاهای زیادی که از خودش آویزان می کند، مشهور شده است. او برای این که خیالش از ۱۳ کیلو گرم طلایی که به خودش آویزان کرده است راحت باشد، همیشه با پنج بادبیار در شهر تردد می کند. این مرد می گوید راه رفتن با ۱۳ کیلو گرم وسیله اضافی کار سختی است اما ارزشش را دارد چرا که همین طلاها باعث موفقیت و خوش شانسی او شده است!

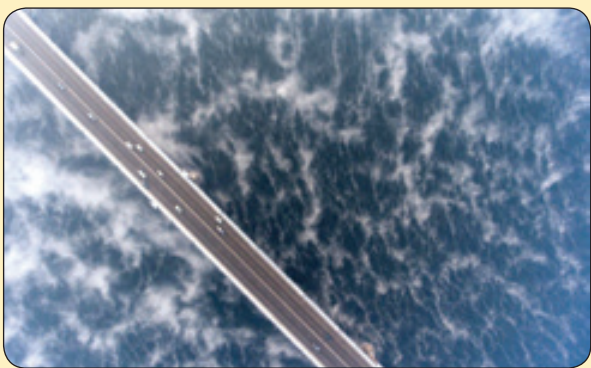
جوراب های مخصوص شکموها



تاکسل – اگر شما هم از آن دسته افرادی هستید که عاشق فست فود به ویژه پیتزا هستید، احتمالا از جوراب هایی با طرح پیتزا خوشتان بیاید. Pizza Socks نام شرکتی است که فقط جوراب هایی با طرح پیتزا می فروشد. این شرکت هلندی با این ایده جدید حساسی در آمدن زایی کرده و جوراب های پیتزایی اش ترند جدید این روز ها شده است.



می گوید: «برایم سخت است چون از وقتی خیلی کوچک بودم با آن ها زندگی کرده ام. هر بار به دیدن پدر و مادرم می روم، حس می کنم دل جگوارها هم برایم تنگ شده است چون طور دیگری با من بازی می کنند. خیلی لذت بخش است وقتی می بینم عشق و محبتم به آن ها یک طرفه نبوده است. دوست دارم زیست شناسی بخوانم و راه پدر و مادرم را ادامه دهم. سعی ما نجات یک گونه جانوری است و من هم می خواهم برای ادامه این مبارزه تلاش کنم.»



تاس | نمای هوایی از پل رودخانه نینسی، روسیه

تفال

تا بر دلش از غصه غباری ننشبد
 ای سیل سرشک از عقب نامه روان باش
 حافظ که هوس می کندش جام جهان بین
 گو در نظر آصف جمشید مکان باش

افسانه های نوین

مرد شریف و باقالی پلو با گوشت گوسفندی



علکساندر کاربراتور | مورخ، مولف و عمود منصف

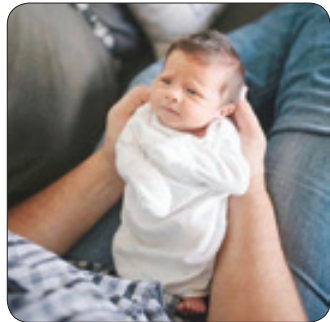
در زمان های قدیم، روزی عده ای در قهوه خانه ای نشسته بودند و سرشان به کار خودشان گرم بود. ناگهان مردی فریاد کشید: «آخ جان... آخ جان...» حاضران فکر کردند مرد یا دیوانه شده یا پیک برایش خبر آورده که حقوقش بعد از چند ماه به خزانه اش واریز شده یا قیمت سکه های اشرفی که در یوز خریده امروز دو برابر شده است. مرد بعد از مدتی مکث با صدای بلند رو به جمعیت کرد و افزود: «آی مردم، بدانید و آگاه باشید که هم اکنون کلاغ های خبرچین برایم پیام آوردند که سرانجام بعد از بیست سال در حال پدر شدن هستم. به مبارکی و میمنت این خبر خوش امروز همه مهمان من به صرف باقالی پلو با گوشت بره هستید.» همه های ای در بین جمعیت پیچید و همه خوشحال در حالی که سر از پانمی شناختند، کمر بندهای شان را گشاد کردند تا بتوانند از خجالت باقالی پلو در بیایند.

چند روزی از آن ماجرا گذشت و یکی از افرادی که آن روز در قهوه خانه بود، مرد تازه پدر شده را با زن و چند فرزند ریز و درشتش در بازار شهر دید. این مرد به سوی آن مرد رفت و پس از سلام و علیک افزود: «ای مرد، تو که آن روز در قهوه خانه خوشحالی کردی که تازه پدر شده ای، پس این ایلی که اکنون به دنبال خود را انداخته ای چیستند؟» مرد سرخ و سفید شد و آهسته افزود: «راستش این روز در قهوه خانه پیرمرد و پیرزنی را دیدم که با خجالت آبدوغ خیار می خوردند. من آن کلک را زدم که به این هوآن دو نفر هم بتوانند چلو گوشت بخورند...» مرد هگذر که این موضوع را شنید سخت متاثر شد و در حالی که اشک شوق خود را قورت می داد از مرد نیکو کار جدا شد و افزود: «خدا نگهدار ای مرد شریف...»

در حالی که مرد شریف به سمت خانواده اش می رفت، ناگهان با همسرش روبه رو شد که با یک دسته بیل به سمتش می آمد. ابتدا مرد شریف فکر کرد زنش می خواهد نظرش را درباره جنس و قیمت دسته بیل بداند، ولی وقتی زن نزدیک تر شد، مرد دینده، اوضاع قمر در عقرب است. با ترس عقب رفت و افزود: «چی شده عزیزم؟» زن در حالی که دسته بیل را در هوا تکان می داد افزود: «عزیزم؟ عزیزت اون کسبه که بعد از بیست سال داری پدر میشی! حرف های اون یارو رو شنیدم مرتبه...» مرد که متوجه موضوع شده بود نفس راحتی کشید و چون افسانه های ما «هپی اند» هستند و این ستون هم بیشتر جاندار د، زود موضوع را برای همسرش توضیح داد و زن بی خیال شد و دسته بیل را به زمین افکند و همه شاد و خندان برای ناهار به همان قهوه خانه رفتند.

مسابقه چی شده؟

هی... روزگار!



سلام. این بار عکس به فسقلی بانمک رو گذاشیم تا ببینیم چه می کنید! یاد برای این عکس، یک شرح حال یادیا لوگ بامزه بنویسید و تا ساعت ۲۴ فردا شب (دوشنبه) برای ما به پیامک ۰۹۹۹۲۰۰۰ یا شماره ۰۹۳۵۴۳۹۴۵۷۶ در تلگرام بفرستید. حتما کلمه «چی شده؟» و نام و نام خانوادگی تون رو هم بنویسید. بانمک ترین و خلاقانه ترین جمله ها که اسم نویسنده دارن، روز چهارشنبه به اسم خود نویسنده چاپ می شه. همیشه خوش باشید. چند مثال:
 * وقتی دروز از به دنیا اومدن گذشته و می شونی مامانت از بابات می پرسه هنوز یارانه اینو نریختن؟!
 * نوزاد: با این قیمت پوشک دارم سعی می کنم هوای بابام رو داشته باشم!

ماوشما

راه ارتباطی با ما: پیامک ۰۹۹۹۲۰۰۰ و تلگرام ۰۹۳۵۴۳۹۴۵۷۶

* سیاست از بخش آموزش شعبه بازی، خیلی جالب است. لطفا شعبه بازی های سخت تر را هم آموزش بدھید.
 * همسر عزیزم الهام جان، نه تولدت است و نه سالگرد ازدواج مان، ولی می خواهم همین طور بی پنهان بگویم دوست دارم و از تو سپاس گزارم.
 * به دو ستام پیشنهاد کردم برای شب چله به دونه بسته توپک پارچ آب بندازن، هر کدوم یک لیوان بخوریم، میگن خیلی خاصیت داره!

* مطلب شما در تمجید د کوراسیون خانه ستاره های غرب چه دردی از ما دوا می کند؟ این مطلب چه حسی به مردم القا می کند؟ گذشته از این که هیچ جنبه آموزشی هم ندارد.
ماوشما: در آن مطلب سعی شده بود بانگاہی به د کوراسیون های چند ستاره مشهور از دلایل زیبایی شان برای شما بگویم که بعضی هانیا به هزینه های زیاد داشت و مسئله مهم تر، رعایت تم های رنگی و بهره بردن از المان های طبیعی مانند گیاهان و... در منزل بود.